

زندگی در میان کسانی که با من متفاوتند

درس ۴

« با مردم همان گونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند »
لوقا ۶ آیه ۳۱

" با مردم همان گونه رفتار کنید که
می خواهید با شما رفتار کنند "

لوقا ۶ آیه ۳۱



زندگی در میان کسانی که با من متفاوتند

آیه حفظی

« با مردم همانگونه رفتار کنید که میخواهید با شما رفتار کنند.»

لوقا ۶ : ۳۱

کلام خدا: دانیال ۳ : ۱-۳۰

نتایج کلیدی:

- کودکان درک خواهند کرد که حتی زمانی که مردم باور و یا رفتاری متفاوت با ما دارند همچنان مخلوقات خدا هستند و به شباهت او آفریده شده‌اند.
- کودکان یاد می‌گیرند حتی افرادی که با آنها متفاوت هستند را در قلبشان جای دهند.
- کودکان یاد می‌گیرند با دیگران چنان رفتار کنند که دوست دارند دیگران با آنها رفتار کنند، بدون توجه به تفاوت‌هایی که بینشان وجود دارد.

موضوع امروز: خدا از ما می‌خواهد که بدون توجه به تفاوت‌هایی که بین ما انسان‌ها وجود دارد با دیگران آنگونه رفتار کنیم که دوست داریم آنها با ما رفتار کنند.

کلید واژه‌ها: واژه‌هایی مانند دشمنی، نفرت و جنگ را یادآوری کنید.

ویران کردن: عمل آسیب زدن به چیزی

خشونت: با اعمال زور به کسی آسیب زدن

کمک‌های تصویری: فلش کارت‌های ۲ آ - ۲ ف

جعبه ابزار:

- دو کتاب مقدس با ترجمه‌های متفاوت
- لیبل‌های تهیه شده از آیه حفظی (صفحه ۱۴)
- دو صفحه بزرگ کاغذی سفید
- مقوای رنگی
- کپی از جمله‌های صفحه (۱۵ و ۱۶)
- کپی از تصاویر جهت رنگ کردن (صفحات ۱۷ و ۱۸)
- مدادرنگی
- وسایل تزئینی
- نخ ملیله دوزی (سیم‌های پرزدار و رنگی که در ملیله دوزی استفاده می‌شوند).
- چسب مایع
- قیچی
- نوار چسب



بخش مربوط به آموزگار

در اینجا اطلاعاتی کاربردی در رابطه با زمان کتاب دانیال آورده شده است:

مردمان سرزمین یهودا به دلیل بت پرستی، کارهای غیراخلاقی و بی عدالتی در حق ضعیفان جامعه، به بابل تبعید شده بودند. بسیاری از یهودیان به قوانین خداوند وفادار نبودند، از غذاهایی خورده بودند که مجاز به خوردن آن نبودند و در مقابل تصاویری تعظیم می کردند که خدا برایشان ممنوع کرده بود. به همین دلیل خدا از خادمش نبوکدنصر (پادشاه بابل) می خواهد تا تأدیب خداوند را بر مردمان یهودا جاری سازد. ویرانی اورشلیم به دست نبوکدنصر به نظر پیروزی یک خدای بیگانه بر خدای واقعی است. هرچند، مردمان خداوند در بابل می آموزند که خدای آنها تنها محدود به عبادتگاه آنها نیست، بلکه او حاکم تمامی سرزمین ها می باشد. با وجود اینکه بسیاری از یهودیان عبادت خدای حقیقی را رها کرده بودند، اما کتاب دانیال به ما نشان می دهند که برخی از آنها هنوز به خداوند وفادار بودند.

با وجود اینکه دانیال و دوستانش از خانواده سلطنتی بودند اما آنها را در سال ۶۰۵ پیش از میلاد مسیح، تنها زمانی که فقط پانزده و یا شانزده سال داشتند، به عنوان اسیر به سرزمین بابل برده بودند. در سرزمین بابل باهوش ترین اسیران جوان از جمله دانیال و دوستانش تحت آموزش فرهنگ، علوم و زبان قرار گرفتند. این عمل بخشی از روند تلقین فرهنگی و به طوری کلی تلاشی در راستای اعمال فشار به اسرا و تبدیل کردن آنها به یک بابلی بود. نامشان را تغییر دادند، آنها را وادار به زندگی در قصر کردند و مانع رفتنشان به میان مردمان خودشان شدند. حتی رژیم غذایی شان تحت کنترل بود و به آنها غذای بابلی می دادند.

این چهار جوان در سرزمینشان دانش آموزانی با زکاوت بودند و به لطف خداوند به عنوان انسان هایی استثنایی بیرون از سرزمین خودشان ساکن شدند. این داستان درس بسیار خوبی برای تمام مسیحیان خواهد بود؛ ما نباید زیاد خود را از فرهنگ کسانی که در بینشان زندگی می کنیم و بیش از این به آنها وابسته نیستیم، گسسته و جدا افتاده بدانیم. این چهار نفر بصیرت تشخیص کارهایی که نباید در آنها سهیم می شدند را به خوبی داشتند. کارهایی که می دانستند بر خلاف قوانین خداوند هستند، مانند خوردن غذاهایی که به عنوان قربانی به بتها تقدیم می شدند. به این مردان جوان آموزش های بسیاری داده شد. و چنانکه مشاهده می کنیم تمامی آموزه هایی که در فرهنگ های متفاوت وجود دارند بد نیستند. مسیحیان باید بسیار با زکاوت و بصیرت بوده به خوبی تشخیص دهند که از کدام بخش فرهنگ های دیگر به دلیل عدم هماهنگی با مسیحیت پرهیز کنند. بدین ترتیب خدا می تواند هر کجا که زندگی می کنیم از ما به عنوان نور و نمک استفاده کند؛ همان طور که از این چهار دوستان در این داستان استفاده کرد!

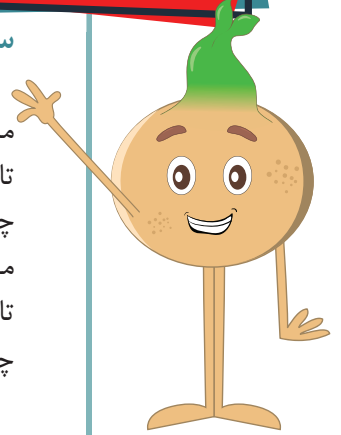
مذهب بابلیان از باورهای ترکیبی تشکیل شده بود. از میان هزاران خدای موجود در این فرهنگ تنها بیست خدا مهم بوده و مورد پرستش قرار می گرفتند. رسم بر این بود که برای برآورده شدن خواسته ها این بیست خدا مورد پرستش قرار گیرند. همچنین سنتی بین مردم بابل رایج بود تا در مقابل تصاویر تعظیم کنند. بنابراین تعظیم مقابل تصویر نبوکدنصر برای بابلیان چیز تازه و یا بیگانه ای نبود.

مراقبت و تقدیم غذا به خدایان معبد بزرگ بخشی از زندگی روزمره مردم بود. جشنواره ویژه ای وجود داشت که توسط پیروان تمامی خدایان برپا می شد. این جشن برای سال نو برگزار می شد و مردوک (یکی از خدایان بابلی) مورد ستایش قرار می گرفت. فصل سوم کتاب دانیال در این رابطه صحبت می کند و آنجا مشاهده می کنیم که کلمه ستایش یازده بار تکرار می شود. آشنایی با این گروه ستایشگران به ما کمک می کند تا درماندگی مردمی که در روزگار ما عیسی را ستایش نمی کنند بهتر درک کنیم. آنها کورکورانه از جمع پیروی کرده و زندگی شان را بر پایه چیزهای بی فایده و دروغین بنا می نهند. در جستجوی رهایی همه کاری انجام می دهند تا از خطر مرگ نجات یابند حتی تا حدی که خودشان را به انسان های دیگر و وعده های پوچ آنها فروخته و تن به بردگی بسپارند.

در ابتدا این چهار دوست زندگی آرام و ساکتی در بابل داشتند؛ کسی را تهدید نکردند، موضع مخالف در پیش نگرفتند، و یا بنایی را ویران نکردند. به سختی مطالعه می‌کردند، کارگران بسیار خوبی بودند برای پادشاه برکت محسوب می‌شدند. چگونه این کار را انجام می‌دادند؟ چگونه یک مسیحی می‌تواند در برابر انتظارات دنیوی مقاومت کند؟ چگونه می‌توانیم در کنار کسانی زندگی کنیم که زندگیشان با ما تفاوت دارد و خدایی غیر از خدای ما را ستایش می‌کنند.

رومیان ۱۲ آیه ۲۱ به ما می‌گوید: کسانی که خود را با محیط اطرافشان مطابقت می‌دهند توسط جامعه کنترل می‌شوند اما دگرگونی حقیقی از درون اتفاق می‌افتد. چهار دوست داستان ما از جمله کسانی هستند که از درون دگرگون شده‌اند نه جز کسانی که اجازه می‌دهند محیط اطراف تغییرشان دهد. چنان که حتی در پایان باعث دگرگونی پادشاه نیز می‌شوند.

سبزه: سلام دوستان! اوضاع و احوالتون خوبه؟



ما در حال سفری هستیم که طی آن یاد می‌گیریم با وجود دشواری‌های روزگار چگونه با عیسی زندگی کنیم. تا این لحظه چندین ایستگاه را پشت‌سر گذاشته‌ایم. دانستیم که منشاء شر شیطان است و دیدیم که چگونه انسانها را می‌فریبد تا بخشی از نیروی ویرانگر او باشند. سپس با بصیرتی که از عیسی دریافت کردیم متوجه شدیم که چرا بعضی از انسانها از ما متنفرند. ما حامل نور او هستیم و دیگران تابش این نور به دنیای تاریکشان را تحمل نمی‌کنند. در درس قبل از رفتار دوستانه عیسی با یهودا، شاگرد خیانتکارش آموختیم که چگونه با دشمنانمان رفتار کنیم. درس بعدی درباره چیست معلم عزیزم؟

آموزگار: از اینکه مراحل سفر هیجان‌انگیزمان را تا این لحظه یادآوری کردی ممنونم سبزه جان!

فعالیت عملی ۱



تفاوت‌های بین ما و دیگران را تمجید کنیم
(کودکان خردسال‌تر و بزرگتر هر دو می‌توانند در بخش اول این فعالیت شرکت داشته باشند!)

هدف بخش اول این فعالیت تشخیص چیزی متفاوت در خود شماست، می‌تواند چیزی بامزه باشد، به‌عنوان مثال یکی از گوش‌هایتان پایین‌تر از دیگری است و یا یک مشخصه دیگر که کمی عجیب باشد. فرصتی در اختیار کودکان قرار دهید تا چیزی پیدا کنند.

از کودکان بخواهید تا به نوبت تفاوت‌هایشان با دیگران را بیان کنند. (ایده اصلی این است که مشخصه‌هایی را پیدا کنید که شما را با دیگران متفاوت می‌کنند.) به صورت گروهی تفاوت‌ها یکدیگر را تمجید کنید با گفتن: (به صورت آواز کودکانه خوانده شود) گوش نرمت را دوست داریم هورای!
(تنها کودکان بزرگ‌تر می‌توانند در بخش دوم این فعالیت حضور داشته باشند.)

از چهار کودک بخواهید تا بدین صورت لباس بپوشند: یک پسر / دختر مسلمان، یک پسر / دختر دروزی لبنان، یک پسر / دختر ارتودکس و پروتستان. مشخصه‌هایی را تعیین کنید که در هر کدام از این اشخاص می‌شود مورد تمجید قرار داد با اینکه متفاوتند. (مشخصه‌هایی از این اشخاص را تعیین کنید که با وجود متفاوت بودن قابل تمجید باشد.)

- به نظر شما چرا باید دیگر انسان‌ها و تفاوت‌هایشان را تمجید کنیم؟
(همه مخلوقات خدا هستیم ... دوست داریم دیگران نیز تفاوت‌های ما را مورد تمجید قرار دهند. ...)
- اگر دیگران تفاوت‌های شما را نپذیرند چه احساسی خواهید داشت؟
(جدا افتاده ... پذیرفته نشده ... عصبانی ... کسی دوستان ندارد ...)

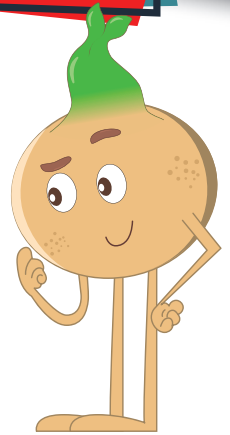
آموزگار: خدا از ما می‌خواهد تا به دیگران همان‌طور نگاه کنیم که او به ما می‌نگرد! او نگاه ویژه‌ای به ما دارد و ما را با تمام تفاوت‌هایمان آفریده است. خدا از ما می‌خواهد که بدون توجه به تفاوت‌هایی که بین ما انسانها وجود دارد با دیگران آن‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم آنها با ما رفتار کنند.



آموزگار: امروز خواهیم دید که بعضی از آدم‌ها با من و شما متفاوتند. و ممکن است به چیز و یا کسی متفاوت معتقد باشند و لازم است بدانیم که این تفاوت اندیشه، چگونه بر ما و آنها تأثیر خواهد گذاشت.

سبزک: معلم عزیز، چرا درک این مطلب این قدر مهم است؟

آموزگار: چونکه بسیاری از مردم فکر می‌کنند باورهای آنها تنها حقیقت موجود است و به همین دلیل ممکن است به شیوه خاصی با ما برخورد کنند!



بگذارید تا داستانی برایتان تعریف کنم.

داستان

خطر! داعشی‌ها دارند می‌آیند...

درحالی‌که با برادرم مشغول تماشای کارتون بودم مادرم وارد اتاق شد و گفت: دیگر وقت خواب است. غرولندکنان از جایمان بلند شدیم. مادرم گفت: «امشب باید خوب بخوابید ولی فردا می‌توانید کارتون تماشا کنید.»

بعد از نیمه شب بود که با صدای یکی از همسایه‌ها از خواب پریدیم: «داعشی‌ها دارند می‌آیند!! از خانه فرار کنید!! بدوید!!»

صدای مادرم را شنیدم که فریاد می‌زد: «بلند شو! بدو به سمت ماشین!» برادر کوچک‌ترم در حالی که بالشتی را بغل کرده بود آنجا ایستاده بود. او را بغل کردم و با بیشترین سرعتی که می‌توانستم بیرون دویدم.



خیابان پیشاپیش با ماشین‌های کسانی که در حال فرار بودند مسدود شده بود. همه از ترس فریاد می‌زدند: «عجله کنید داعشی‌ها دارند می‌آیند!!!»

مادرم گفت که مسافت بین موصل تا اربیل تنها یک ساعت است، اما به دلیل ترافیک سنگین ماشین‌های هزاران نفری که از دست داعش در حال فرار بودند برای ما هشت ساعتی طول کشید.

یادداشت:

آماده شدن قبل از کلاس:

دو کاغذ بزرگ سفید را روی تخته و یا دیوار آویزان کنید. عنوان کاغذ اول باید «مردم خدا» و کاغذ دوم «بابلی‌ها» باشد. دو عدد فلاش عریض در حالی که خلاف جهت هم هستند در بین دو کاغذ بچسبانید. (الگوی ساده از آن‌را در صفحه ۱۵) خواهید یافت.

به تعداد کافی از تصاویر کپی تهیه کرده و در اختیار کودکان قرار دهید تا در طول درس آن‌را رنگ کرده و یا تزئینشان کنند. (مدادشمعی، مداد رنگی، پشم و نخ ملبله دوزی، چسب، قیچی در اختیارشان قرار دهید.)

تصاویر باید شامل: شَدَرک، میشک، عیدنغو، نبوکدنصر، بت‌ها، پرستشگران، آلات مختلف موسیقی، کوره آتش و کلمات «خدا» و «عیسی» باشد. (برخی از الگوهای مورد نظر را در صفحه ۱۵ تا خواهید یافت. شاید بخواهید روی کاغذ بزرگتر کپی بگیرید.)

همه چیز را پیش از آغاز بخش «آموزش حقیقت» روی میز آماده بچینید.

پیش از شروع به خواندن داستان به هر کودک تصویری بدهید تا در طول خواندن شما آن را رنگ و یا تزئین کند.

از روی کتاب مقدس بخوانید- ترجمه ساده‌تر را انتخاب کنید. ممکن است لازم باشد بار دوم ترجمه دیگری را استفاده کنید. اگر کودکان برای تکمیل رنگ کردن و یا تزئین تصویرشان وقت بیشتری لازم داشتند در اختیارشان بگذارید.

وقتی به اربیل رسیدیم به کلیسا رفتیم و دوشب همان جا روی نیمکت‌های کلیسا خوابیدیم. سپس تعدادی خارجی آمدند و شروع به پخش کردن چادر بین مردم کردند. به خانواده ما هم چادر کوچکی رسید و همه با هم روی زمین خوابیدیم. دلم حسابتی برای تخت خواب، لباس‌ها و اسباب بازی‌هایم که در خانه مانده بودند تنگ شده بود. اما از همه اینها بدتر دیدن برادر کوچکم بود که شب‌ها بیدار می‌شد و فریاد می‌کشید: «داعشی‌ها دارند می‌آیند...»

روزی از یکی از معلم‌هایمان در کلیسا شنیدم که می‌گفت: «ما از هیچ چیز نمی‌ترسیم چون که عیسی همیشه با ماست.» من به چادر رفتم و به برادرم گفتم: «کرم، دیگر لازم نیست از داعشی‌ها بترسی. درست است که داعش داشت می‌آمد اما چون عیسی با ما بود توانستیم به موقع با خبر شویم و از دست آنها فرار کنیم. و آنها نتوانستند به ما آسیبی برسانند. چرا باید بترسیم وقتی می‌دانیم عیسی با ما است؟» کرم پرسید: «آیا عیسی از داعشی‌ها قوی‌تر است؟» من گفتم: «البته! او خداست...» کرم گفت: «باشه پس بنابراین من هر شب دعا می‌کنم و از عیسی می‌خواهم تا از من محافظت کند.»

سبک: واو! عیسی درون من از همه قوی‌تر است!!!

آموزگار: آمین سبک!!! بچه‌ها در این داستان چه اتفاقی افتاد؟ سربازهای داعشی به چیز دیگری معتقد بودند. آنها فکر می‌کردند که باید همه به واسطه زور و خشونت اسلام بیاورند. و البته که ما به چنین چیزی اعتقاد نداریم. برای ما عشق و محبت تنها راه جذب دیگران به قلمرو عیسی است!

به دلیل همین تضاد بین باور ما و آنها درگیری و تنش وجود دارد. آیا می‌توانید آن را ببینید؟

فکر می‌کنم در مورد چهار مرد یهودی جوانی که در بابل به اسارت گرفته شده بودند شنیده باشید. این چهار جوان مجبور بودند در میان کسانی زندگی کنند که افکارشان با آنها متفاوت بود خدایان دیگری را ستایش می‌کردند. نوع نگاهشان به زندگی طرز برخوردشان و همچنین نوع غذاهایشان با این چهار یهودی متفاوت بود. بابلیان حتی مجبور بودند حاکمشان را نیز عبادت کنند. نبوکدنصر پادشاه بابل تصویری از خودش ساخته و همه را مجبور به تعظیم در برابر این تصویر می‌کرد. اما شما بچه‌ها خوب می‌دانید که ما به عنوان مسیحی در برابر هیچکس به جز خداوندمان تعظیم نمی‌کنیم.

سبک: آ !!!

آموزگار: فکر می‌کنم بعضی از شماها بدانید چه اتفاقی

در حال روی دادن است ... بیایید باهم کمی در موردش مطالعه کنیم. همین‌طور که به داستان گوش می‌دهید می‌توانید نقاشی بکشید یا تصاویرتان را تزئین کنید. از شما می‌خواهم تا به دقت به داستان گوش دهید زیرا بعد از خواندن داستان از شما درباره آن خواهم پرسید.



آنگاه مُنادی به بانگ بلند اعلام کرد: «ای قومها و ملت‌ها و زبان‌ها، به شما فرمان داده می‌شود که چون نوای کَرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و نی و هر قِسم ساز دیگر را بشنوید، همگی به روی درافتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه بر پا داشته است، سَجده کنید. هر که به روی درنیفتد و سَجده نکند، بی‌درنگ به میان کورهٔ آتش سوزان افکنده خواهد شد!» (دانیال ۳: ۴-۶)

(آیه ۸) در این هنگام برخی از کلدانیان نزدیک آمدند و از یهودیان شکایت کرده، «اما تنی چند از یهودیان، یعنی شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو، که آنان را به ادارهٔ امور ولایت بابل برگماشته‌ای، تو را، پادشاه، اعتنا نمی‌کنند. آنان نه خدایان تو را می‌پرستند و نه تمثال طلا را که بر پا داشته‌ای، سَجده می‌کنند.» آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمان داد تا شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو را حاضر کنند. پس ایشان را به حضور پادشاه آوردند. نبوکدنصر خطاب به ایشان گفت: «ای شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو، آیا راست است که شما خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که بر پا داشته‌ام، سَجده نمی‌کنید؟ حال اگر آماده‌اید با شنیدن نوای کَرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و نی و هر قسم ساز دیگر به روی درافتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سَجده کنید، که چه خوب. ولی اگر آن را سَجده نکنید، بی‌درنگ به میان کورهٔ آتش سوزان افکنده خواهید شد. و کدام خداست که بتواند شما را از دست من برهاند؟»

شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو در پاسخ پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر، ما نیازی نمی‌بینیم در این باره تو را جواب دهیم. اگر چنان کنی که می‌گویی، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است ما را از کورهٔ آتش سوزان برهاند، و او ما را از دست تو، پادشاه، خواهد رهانید. ولی حتی اگر نرهاند، پادشاه، بدان که خدایان تو را نخواهیم پرستید و تمثال طلا را که بر پا داشته‌ای، سَجده نخواهیم کرد.» آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و حالت چهره‌اش بر شَدْرَک و میَشَک و عَبدِنِغُو دگرگون شد. پس دستور داد کوره را از حد معمول هفت چندان داغ‌تر کنند. او شماری از قویترین جنگاوران لشکر خود را امر فرمود که شَدْرَک و میَشَک و عَبدِنِغُو را ببندند تا ایشان را به درون کورهٔ آتش سوزان افکنند. پس آن مردان را با رداها و شلوارها و دستارها و دیگر جامه‌هایشان، بستند و به میان کورهٔ آتش سوزان افکندند. (آیات ۱۲ تا ۲۱).

«آنگاه نبوکدنصر پادشاه در شگفت شد و شتابان از جا برخاسته، از مشاوران خود پرسید: «آیا سه مرد را نیستیم و به درون آتش نیفکندیم؟» آنها در پاسخ پادشاه گفتند: «درست است، پادشاه.» گفت: «اما من چهار مرد می‌بینم که رها از بندها در میان آتش گام می‌زنند و گزندی به ایشان نرسیده است؛ و سیمای چهارمین شبیه پسر خدا است!» سپس نبوکدنصر به دهانهٔ کورهٔ آتش سوزان نزدیک آمد و گفت: «شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو، ای خدمتگزاران خدای متعال، بیرون شوید و به اینجا آبیید!» پس شَدْرَک و میَشَک و عَبدِنِغُو از میان آتش بیرون آمدند. (آیات ۲۴ تا ۲۶)

پس نبوکدنصر گفت: «متبارک باد خدای شَدْرَک و میَشَک و عَبدِنِغُو که فرشتهٔ خود را فرستاد و خدمتگزارانش را که بر او توکل داشتند، رهایی بخشید! آنان از فرمان پادشاه سر پیچیدند و بدن‌های خویش را تسلیم کردند تا خدایی دیگر جز خدای خود را پرستش و سَجده نکنند. پس فرمانی صادر کردم که هر کس، از هر قوم و ملت و زبان، که بر ضد خدای شَدْرَک، میَشَک و عَبدِنِغُو سخنی بگوید، پاره پاره شود و خانه‌اش به ویرانه‌ای بدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که این چنین رهایی تواند داد.» (آیات ۲۸ تا ۲۹)

دانیال ۳: ۴-۶ و ۸ و ۱۲-۲۱ و ۲۴-۲۶ و ۲۸-۲۹

آموزگار: می‌بینید که تا چه اندازه تفکر بابلی‌ها با یهودیان متفاوت بود؟ باورهای مذهبی‌شان نیز متفاوت بود. بابلی‌ها نمی‌توانستند درک کنند که چرا آن سه جوان یهودی حاضر به تعظیم نمی‌شدند. آنها فکر می‌کردند قصد سه جوان بی‌احترامی به پادشاه بود.

سبزک: فکر کنم آن کوره خیلی خیلی داغ بوده!

آموزگار: به طور باور نکردنی داغ بوده! و آنها حتی کوره را ۷ برابر داغ‌تر نیز کرده بودند! برخی می‌گویند خود عیسی با آنها در کوره بوده. فوق‌العاده نیست!!!

عیسی چنان از آنها محافظت کرد که حتی یک تار مویشان هم نسوخت. حتی بوی دود هم نگرفته بودند! پس از آن پادشاه نبوکدنصر شروع کرد به ستایش خداوند! و به این ترتیب خداوند یکتا نزد پادشاه و دیگر بابلیان شناخته شده‌تر می‌شود.

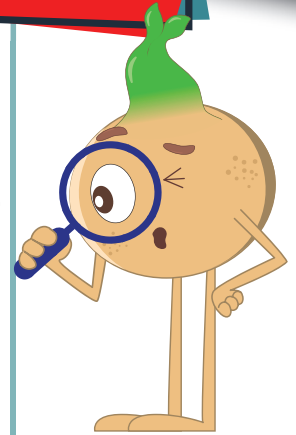
آموزگار: عزیزانم، تفکر دیگران ممکن است با ما متفاوت باشد و اگر در عشقمان به مسیح استوار باقی بمانیم با دردسر مواجه خواهیم شد. درست مانند این سه دوست داستان نمی‌دانیم که آیا خدا برای نجاتمان از دردسری که با آن مواجه شده‌ایم خواهد آمد یا خیر. آنها چنین اندیشیدند، بیایید به خدایمان وفادار بمانیم و سرنوشتمان را به دست‌های او واگذار کنیم. ما به عشق او نسبت به خودمان اعتماد داریم!

آنها نجات‌یافتند؛ در عوض از فرصت استفاده کردند تا عشقشان به خدا را به همه نشان دهند. و تمام اطرافیانشان شگفت زده شدند.

سبزک: معلم عزیزم، من آموختم از اینکه با دیگران متفاوت هستم نترسم و همچنین از این بابت شرم‌منده و خجالت زده نباشم در عوض شاد باشم از اینکه عیسی من را متفاوت ساخته است. به این ترتیب می‌توانم از فرصت استفاده کرده و با احترام گذاشتن به تفاوت‌های دیگران عشقم به عیسی را نشان دهم! خیلی عالی است!

موضوع امروز

آموزگار: درست است! و ما باید بدون توجه به تفاوت‌هایی که بین ما انسان‌ها وجود دارد با دیگران آن‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم آنها با ما رفتار کنند.



- **فرمان پادشاه به همه مردم چه بود؟** (آنها باید در مقابل مجسمه‌ای که پادشاه از خودش ساخته بود تعظیم کرده و آن را ستایش می‌کردند.) نبوکدنصر را روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **به نظر شما چرا پادشاه چنین فرمانی داده بود؟** (احتمالاً گمان می‌کرده این بهترین راه عبادت است و قصد داشته همه رام‌جبور کند تا چنین کنند.) تندیس را بر روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **به نظر شما چرا از آلات موسیقی برای اعلام زمان عبادت تندیس استفاده شده بود؟** (موسیقی در جشن‌های پادشاه و مراسم عبادی استفاده می‌شد. شاید برای ایجاد تأثیر بیشتر بر روی مردم.) آلات موسیقی را روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **فکر می‌کنید چرا مردم از فرمان پادشاه اطاعت کردند؟** (شاید می‌اندیشیدند که راه درست همین است... و یا شاید راه بهتری سراغ نداشتند... و یا شاید می‌ترسیدند از باور مذهبی‌شان دفاع کنند...) عبادت‌کنندگان را روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **چه کسانی از باورشان دفاع کردند؟** (شَدْرَک و مِیشَک و عَبدِنِعُو.) تصویرهایشان را روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **فکر می‌کنید چرا این سه مرد از عبادت تندیس سرباز زدند؟** (آیا هدفشان بی‌احترامی بود؟ خیر آنها تنها خدای یکتا را شایسته ستایش می‌دانستند و می‌خواستند از باورشان دفاع کنند.) کلمه خدا را بر روی برگه مردمان خدا قرار دهید.
- **به نظر شما سه مرد داستان چه احساسی درباره کوره سوزان داشتند؟** (شاید ترسیده بودند اما همچنان به خدا اعتماد کردند.) تصویر کوره را روی برگه بابلی‌ها بگذارید.
- **خدا چگونه به این سه جوان صادق و وفادار کمک کرد؟** (او کسی را فرستاد تا با آنها باشد و آنها را از آتش نجات دهند، شاید خود عیسی بوده است.) کلمه عیسی را بر روی برگه مردمان خدا قرار دهید.
- **این معجزه چه چیزی را به نبوکدنصر و مردمش نشان داد؟** (اینکه خدای ما قدرتمندترین است و تنها اوست که شایسته ستایش می‌باشد.)

فعالیت عملی ۲

یادگیری رفتار عیسی با دیگران و مانند او عمل کردن

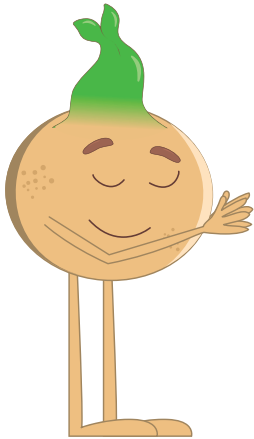
آماده سازی: از جمله‌های موجود در صفحات ۱۵ و ۱۶ کپی تهیه کرده و آنها را بچینید. پس از تا کردن آنها را داخل جعبه قرار دهید.

روش کار: هر کودک یک کاغذ را از داخل جعبه درآورده و آن را با صدای بلند می‌خواند. اگر کودک ببیند جمله موجود در دستش رفتاری است که عیسی با دیگران خواهد کرد، باید کاغذ را روی فلشی که رویش به طرف بابلیان است قرار دهد. اگر کودک ببیند جمله موجود در دستش رفتاری نیست که عیسی با دیگران خواهد کرد باید جمله را روی فلشی که رویش به طرف مردمان خدا است قرار دهد.

- **چه احساسی به شما دست می‌دهد اگر دیگران شما را مسخره کنند و یا با شما دشمنی کنند تنها به این دلیل که با آنها متفاوت هستید؟** (غمگین ... جدا افتاده... نادرست قضاوت شده ...)
- **فکر می‌کنید دیگران چه احساسی خواهند داشت اگر با آنها چنان رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار شود؟** (به فکر فرو رفتن... شکرگذاری خداوند ما ...)

راه عیسی = بدون توجه به تفاوت‌هایی که بین ما انسان‌ها وجود دارد با دیگران آن‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم آنها با ما رفتار کنند.

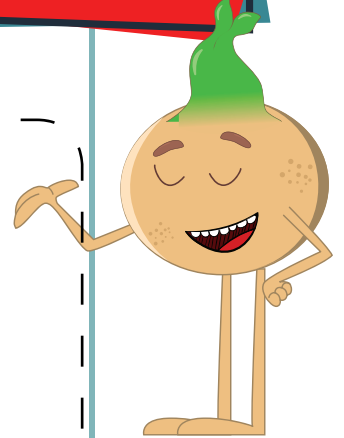
نیایش



پدر آسمانی عزیزم، تو را می‌ستاییم. تو تنها خدای حقیقی هستی. تو را می‌ستاییم چرا که از دشمنانمان قوی‌تر هستی. ما را یاری‌رسان تا دیگران را با تمام تفاوت‌هایشان بپذیریم و به آنها احترام بگذاریم. ما با دیگران چنان رفتار خواهیم کرد که دوست داریم با ما رفتار کنند، درست همانطور که تو از ما خواسته‌ای. تو را دوست داریم.

در نام عیسی می‌طلبم آمین.

زندگی با حقیقت



کودکان را تشویق کنید تا در هفته پیش رو با کسی که فکر می‌کنند با آنها متفاوت است گفتگو کنند. به آن شخص احترام بگذارند و نشان دهند که آن شخص پذیرفته شده است.

هفته آینده به کودکان فرصت بدهید تا درباره این گفتگو با کلاس صحبت کنند. فراموش نکنید که حتماً از آنها بخواهید تا این کار را انجام دهند!!

از لیبل‌های آیه حفظی (صفحه ۱۴) کپی تهیه کنید و آنها را به کودکان بدهید، بدین ترتیب خواهند توانست لیبل‌ها را به عنوان یادآوری جایی در اتاقشان آویزان کنند.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند» (لوقا ۶ آیه ۳۱)

"با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند"

﴿ لوقا ۶ آیه ۳۱ ﴾



معرفی کنید: دوست نداریم دیگران به خاطر تفاوت‌هایمان ما را مسخره کنند. دوست نداریم دیگران با ما دشمنی کنند و یا تلاش کنند به ما آسیب برسانند. عیسی درد ما را درک می‌کند اما همچنان از ما می‌خواهد تا در راه او استوار بمانیم. **لوقا فصل ۶ آیه ۳۱** به ما می‌گوید که عیسی از ما انتظار دارد با دیگران چگونه رفتار کنیم. (ابتدا آیه را از روی کتاب مقدسستان بخوانید سپس تصویر سازی مربوط به آیه را به کودکان نشان داده و یک بار دیگر آیه را از روی آن بخوانید).

توضیح دهید: عیسی راه و روش رفتار

با دیگران را به ما نشان داده است. عیسی از ما می‌خواهد تا رفتار ما با دیگران نه بر پایه آنچه شایسته‌اش هستند و یا ما فکر می‌کنیم شایسته‌اش هستند، بلکه آن‌گونه باشد که دوست داریم با خودمان رفتار شود. و این دقیقاً همان کاری است که باید انجام دهیم. بیایید یک بار دیگر همه باهم آیه را بلند بخوانیم.

به کار ببندید: آیا دوست دارید دیگران با شما مهربان باشند؟ پس با آنها مهربان باشید. آیا دوست دارید دیگران خطاهای شما را ببخشند؟ پس آنها را ببخشید. آیا دوست دارید دیگران به شما احترام بگذارند؟ پس به آنها احترام بگذارید. **خدا از ما می‌خواهد که بدون توجه به تفاوت‌هایی که بین ما انسان‌ها وجود دارد با دیگران آن‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم آنها با ما رفتار کنند.**

موضوع امروز

پیروی از این حقیقت همیشه آسان نیست، اما به خاطر داشته باشید که عیسای درون شما به اندازه کافی قدرتمند هست که شما را در انجام این کار مهم یاری رساند.

به خاطر بسپارید: از کودکان بخواهید که در یک دایره بایستند. بچه‌ها توپی را به سمت یکی از بچه‌ها پرتاب می‌کنند. کودکی که توپ را دریافت نموده در یکی دو جمله می‌گوید که دوست دارد دیگران چگونه با او رفتار کنند (دوست دارم دیگران با من صحبت کنند؛ دوست دارم دیگران از من تعریف کنند ...). سپس همه کودکان باهم آیه را تکرار می‌کنند. « با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند» (لوقا ۶ آیه ۳۱). این کار را آنقدر انجام دهید تا نوبت به همه کودکان برسد. اگر تعداد دانش‌آموزان کلاس زیاد است، شما انتخاب کنید تا کدام دانش‌آموز انتظارش را از دیگران بیان کند، بدیهی است که نوبت به همه نخواهد رسید.

ارزیابی

مرور مطالب :

آماده شدن برای بازی:

۱۲ مربع موجود در صفحه را بچینید. روی ۹ مربع عدد ۱۰۰ را بنویسید. روی سه مربع باقی مانده واژه پوچ را بنویسید. آماده شوید تا با استفاده از آهنربا و یا چسب نواری، بازی را بر روی تخته وایت برد انجام دهید. مربع‌ها را داخل یک کیسه انداخته و کیسه را چندبار تکان دهید.

روش بازی :

کلاس را به دو گروه تقسیم کنید. یک در میان از گروه‌ها سؤال بپرسید. هنگامی که یک گروه به سوالی پاسخ درست داد و توانست توضیح دهد چرا این پاسخ را انتخاب کرده می‌تواند یک کارت از داخل کیسه بردارد. اگر کارت برداشته شده دارای امتیاز است، گروه می‌تواند آن را روی تخته زیر نام گروه خودشان (آبی و یا زرد) قرار دهد. اگر کارت انتخاب شده پوچ است کسی که کارت را برداشته آن را به دیگران نشان می‌دهد و همه با هم می‌گویند: « آه نه! » و کارت را به داخل کیسه برمی‌گرداند. گروهی که بیشترین امتیاز را به دست آورد برنده خواهد شد.

پرسش‌ها:

درست یا غلط (چرا؟)

- ۰۱ عیسی از دشمنان ما قوی‌تر است. درست
- ۰۲ عیسی چنان با من رفتار کرد که شایسته بودم. غلط
- ۰۳ باید با دیگران مهربان باشم حتی زمانی که شایسته نیستند. درست
- ۰۴ می‌توانم پشت سر دیگران آنها را مسخره کنم و تا وقتی که نداند، مشکلی ندارد که این کار را انجام دهم. غلط
- ۰۵ شَدْرَک و میسک و عَبدِنَعُو، باید در مقابل تندیس تعظیم می‌کردند. غلط
- ۰۶ وقتی دیگران با ما تفاوت دارند می‌توانیم به آنها بی‌احترامی کنیم. غلط
- ۰۷ پایداری در عشقمان به عیسی گاهی دردسر به بار می‌آورد. درست
- ۰۸ باید بابت اینکه با دیگران متفاوت هستیم شرمنده باشیم. غلط
- ۰۹ خداوند از سه جوان داستان محافظت کرده و به آنها پاداش داد چرا که به ایمانشان وفادار بودند. درست
- ۰۱۰ نبوکدنصر خدا را به خاطر وجود آن سه جوان و ایمان استوارشان ستایش کرد. درست

گروه سفید

گروه آبی

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	

بخش مربوط به والدین

کودکان بسیار باهم متفاوتند. ممکن است از نژادهای گوناگون باشند، فرهنگ‌های اجتماعی مختلفی داشته باشند، و یا به لحاظ ظاهری با هم فرق کنند. ممکن است برخی از آنها به لحاظ جسمی و یا ذهنی مشکل داشته باشند. کسانی که در یک مدرسه و یا یک محله زندگی می‌کنند ممکن است حتی به زبان‌های مختلفی سخن بگویند. تمسخر کردن و یا نادیده گرفتن دیگران تنها به این دلیل که متفاوتند کار نادرستی است. وقتی کودکی با دیگران متفاوت است به این معنی نیست که همه افکار و رفتار او اشتباه است و یا دیگران باید از او بترسند. خدا نژادهای گوناگون بشر را آفریده و به انسان‌ها این قابلیت داده تا کارها را به روش‌هایی متفاوت انجام دهند. حتی اگر مردم ذهنیت متفاوتی در مورد خدا داشته باشند، خدا همچنان از ما می‌خواهد تا با آنها مهربان باشیم و به یکدیگر احترام بگذاریم. صرف نظر از تفاوتی که برخی از کودکان دارند، خدا از ما می‌خواهد تا با آنها چنان رفتار کنیم که دوست داریم دیگران با ما رفتار کنند.

بسیاری از والدین در محیط‌هایی کار می‌کنند که دارای تنوع نژادی است و دوستانی دارند که کمی و یا شاید بسیار با آنها متفاوت هستند. نوع برخورد و احترامی که والدین برای دیگران قائل هستند بخشی از شخصیت درونی آنهاست که گاهی حتی به آن فکر هم نمی‌کنند. آنها این رفتارها را تنها با خودشان بودن و زندگی کردن با ارزش‌هایشان به دیگران آموزش می‌دهند. والدینی که حد بالای تحمل در برابر فرهنگ‌ها و نژادهای مختلف را با نوع زندگی روزمره‌شان ثابت کرده و یا برای دیگران الگوسازی می‌کنند در حال انتقال پیامی بسیار قدرتمند به دیگران هستند. و در نتیجه فرزندان‌شان نیز یاد می‌گیرند که به گوناگونی احترام بگذارند.

یقیناً تجلیل از تفاوت‌های دیگران به معنی باختن ریشه‌های اعتقادی خودمان نیست. ممکن است در سنت‌های فرهنگی و یا مذهبی ریشه‌دار و کهن اقوام شما چیزهای مثبت و قابل افتخاری وجود داشته باشد. خانواده‌ها بایستی راهی پیدا کنند تا در کنار احترام به تفاوت‌های دیگران ریشه‌های فرهنگی خودشان را نیز مورد تمجید قرار دهند.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

« با مردم همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند»

(لوقا ۶ : ۳۱)

❖ با یک نفر که با شما متفاوت است گفتگو کنید.

از جمله‌ها کپی تهیه کرده و آنها را بچینید. پس از تا کردن آنها را داخل جعبه قرار دهید و آنها را در فعالیت ۲ مورد استفاده قرار دهید.

با آنها صحبت کنید

در مورد فرهنگ و مذهبشان یاد بگیرید

آزارشان دهید

از باور و ایمان مذهبی خود محافظت کنید

آنها را مجبور کنید تا به چیزی که شما معتقد هستید
اعتقاد پیدا کنند

آنها را قضاوت نکنید

به آنها آسیب وارد کنید

به تفاوت‌هایشان احترام بگذارید و این احترام را به صورت
عملی نشان دهید

به صحبت‌هایشان گوش دهید

آنها را همان‌گونه دوست‌بدارید که عیسی دوست‌می‌داشت

بدی‌های آنها را ببینید

آنها را مسخره کنید

خوبی‌های آنها را ببینید

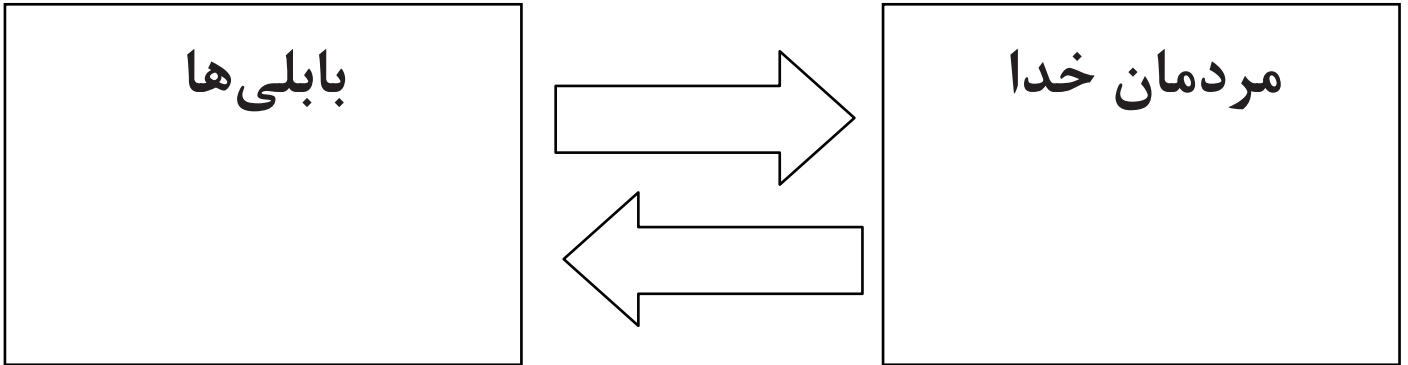
آنها را قضاوت کنید

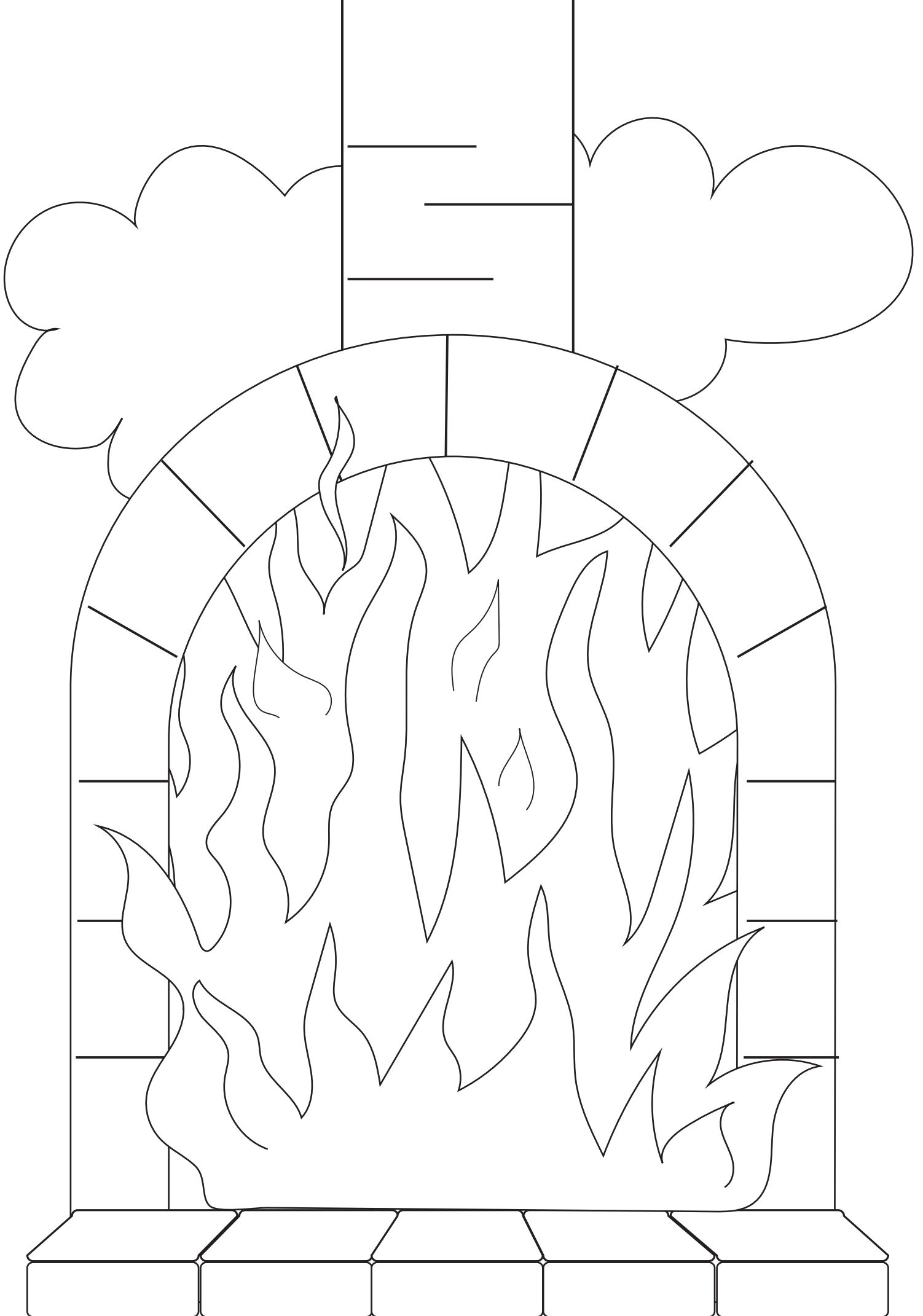
با خشونت با آنها صحبت کنیم

تشابهات بینتان را پیدا کنید

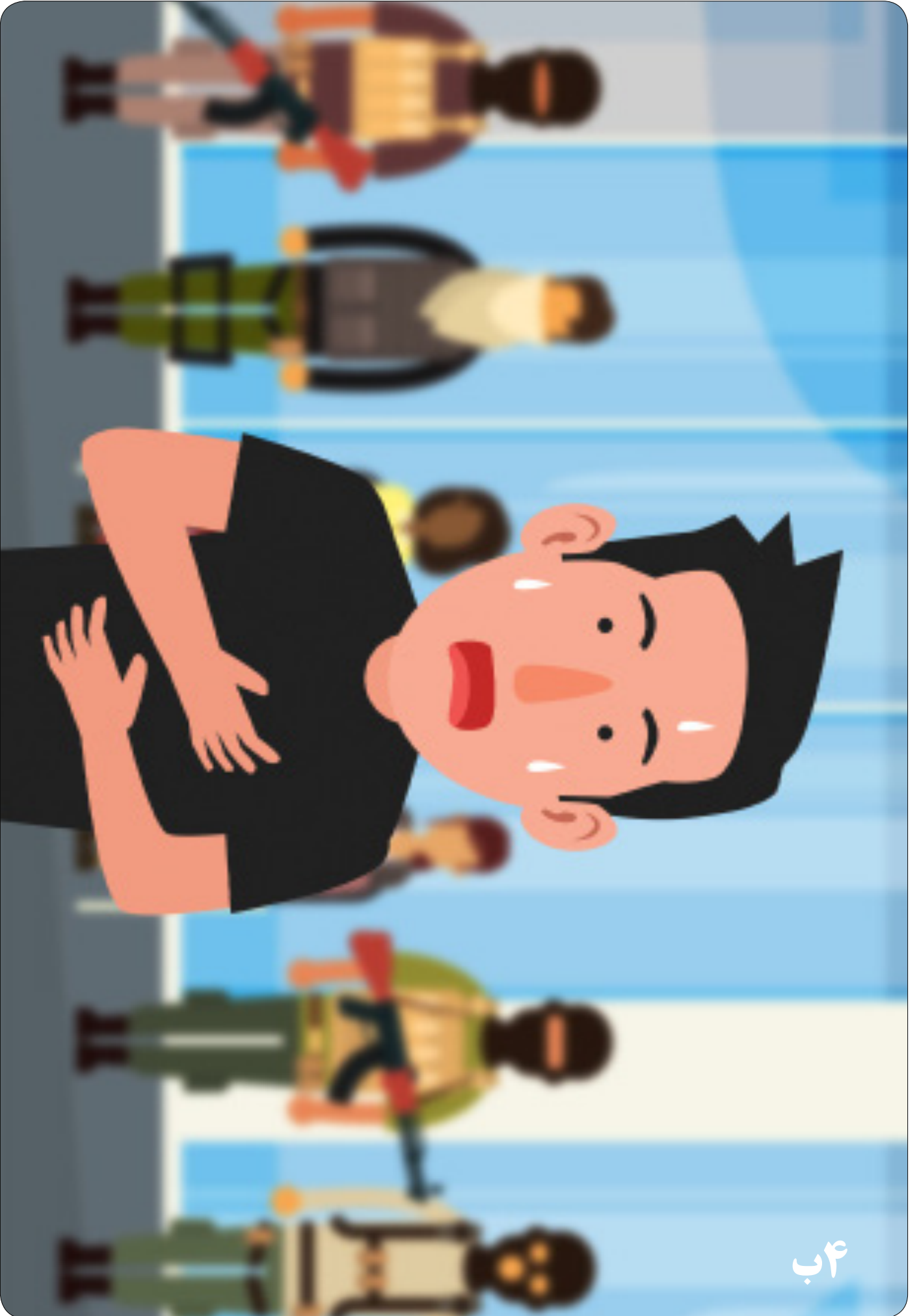
با آنها دشمنی کنید

تخته یا دیوار بایستی به این شکل آماده‌سازی شود :











"با مردم همان گونه رفتار کنید که
می خواهید با شما رفتار کنند"

لوقا ۶ آیه ۳۱





